

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۰

آیه ۳۹

آیه و ترجمه

۳۹ الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدًا الا الله و کفی بالله
حسیبا

ترجمه :

۳۹ - (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می کردند
و (تنها) از او می ترسیدند و از هیچکس جز خدا واهمه نداشتند، و همین بس که
خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است.

تفسیر:

مبلغان راستین کیانند؟

نخستین آیه مورد بحث - به تناسب بحثی که در آخرین آیه از آیات پیشین، در
باره پیامبران گذشته بود - به یکی از مهمترین برنامه های عمومی انبیاء اشاره
کرده، می فرماید: «پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی
می کردند و از او می ترسیدند و از هیچکس جز خدا واهمه نداشتند» (الذین
یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدًا الا الله).

تو نیز در تبلیغ رسالتهای پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی
داشته باشی هنگامی که به تو دستور می دهد یک سنت غلط جاهلی را در
زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده در هم بشکن و با زینب همسر
مطلقه زید ازدواج کن هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی از
ناحیه گفتگوی این و آن به خود راه دهی که این سنت همگی پیامبران است
اصولا کار پیامبران در بسیاری از مراحل شکستن اینگونه سنتها است و
اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه بدهند در انجام رسالت خود

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۱

پیروز نخواهند شد قاطعانه باید پیش روند، حرفهای ناموزون بدگویان را
به جان خریدار شوند و بی اعتنا به جوسازیها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و

مفسدان به برنامه‌های خود ادامه دهند چرا که همه حسابها به دست خداست. لذا در پایان آیه می‌فرماید: «همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حسابگر و جزا دهنده آنها است» (و کفی بالله حسيبا) هم حساب ايثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه می‌دارد و پاداش می‌دهد و هم سخنان ناموزن و یاوه سرای دشمنان را محاسبه و کیفر می‌دهد. در حقیقت جمله «کفی بالله حسيبا» دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشتی داشته باشند چون حسابگر زحمات آنها و پاداش دهنده خدا است.

نکته‌ها:

- ۱ - منظور از «تبلیغ» در اینجا همان «ابلاغ» و رسانیدن است، و هنگامی که ارتباط با «رسالات الله» پیدا کند مفهومی این می‌شود که آنچه را خدا به عنوان وحی به پیامبران تعلیم کرده به مردم تعلیم کنند، و از طریق استدلال و انذار و بشارت و موعظه و اندرز در دلها نفوذ دهند.
 - ۲ - «خشیت» به معنی ترس تواءم با تعظیم و احترام است، و از همین رو با خوف که این ویژگی در آن نیست متفاوت است، و گاه به معنی مطلق ترس نیز به کار می‌رود.
- در بعضی از مؤلفات محقق طوسی سخنی در تفاوت این دو واژه آمده است که در حقیقت ناظر به معنی عرفانی آن می‌باشد، نه معنی لغوی، اومی گوید: «خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی (یا نزدیک به یک معنی) می‌باشند، ولی در عرف صاحب‌دلان در میان این دو فرقی است، و آن اینکه: «خوف»

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۲

به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آن را دارد، و این حالت برای اکثر مردم حاصل می‌شود، هر چند مراتب آن بسیار متفاوت است، و مرتبه اعلای آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی‌شود.

اما «خشیت» حالتی است که به هنگام درک عظمت خدا و هیبت او، و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او برای انسانی حاصل می‌شود، و این حالتی است

که جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریای او هستند و لذت قرب او را چشیده‌اند حاصل نمی‌گردد و لذا در قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه شمرده و می‌فرماید: انما یخش الله من عباده العلماء.

۳ - پاسخ به یک سؤال - ممکن است گفته شود که این آیه با جمله‌ای که در آیات قبل گذشت تضاد دارد چه اینکه در اینجا می‌گوید: پیامبران الهی تنها از خدا می‌ترسند و از غیر او ترس و واهمه‌ای ندارند، ولی در آیات گذشته آمده بود: تو در دل خود چیزی را پنهان می‌کردی که خدا آشکار کرد، «و از مردم ترس داشتی در حالی که باید از خدا بترسی» «و تخیی الناس والله احق ان تخشاه».

ولی با توجه به دو نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود: نخست اینکه: اگر پیغمبر ترس و وحشتی داشت به خاطر این بود که مبادا شکستن این سنت برای جمع زیادی قابل هضم و تحمل نباشد و به همین جهت در ایمان خود نسبت به مبانی اسلام متزلزل گردند، چنین خشیتی در حقیقت به «خشیت از خدا» باز می‌گردد. دیگر اینکه پیامبران در تبلیغ رسالت الهی هرگز گرفتار ترس و وحشت از کسی نمی‌شوند، اما در مسائل زندگی شخصی و خصوصی مانعی ندارد که از یک

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۳

موضوع خطرناک مانند زخم زبانهای مردم بیم داشته باشند، و یا همچون موسی (علیه السلام) به هنگامی که عصا را افکند و اژدها شد مطابق طبع بشری ترسید، اینگونه ترس و وحشت اگر افراطی نباشد عیب و نقص نیست، و حتی شجاعترین افراد در زندگی خود گاه با آن روبرو می‌شوند، عیب و نقص آن است که در زندگی اجتماعی در انجام وظیفه الهی بترسد.

۴ - آیا پیامبران تقیه می‌کنند؟

جمعی از آیه فوق استفاده کرده‌اند که برای انبیاء هرگز تقیه کردن در ابلاغ رسالت جائز نیست، زیرا قرآن می‌گوید: و لا یخشون احدا الا الله. ولی باید توجه داشت «تقیه» انواعی دارد، تنها یک نوع از آن

«تقیه‌خوفی» است که طبق آیه فوق در مورد دعوت انبیاء و ابلاغ رسالت منتفی است.

ولی تقیه اقسام دیگری نیز دارد، از جمله «تقیه تحبیبی» و «پوششی» است.

منظور از «تقیه تحبیبی» آن است که گاه انسان برای جلب محبت طرف‌مقابل عقیده خود را مکتوم می‌دارد تا بتواند نظر او را برای همکاری در اهداف مشترک جلب کند.

و منظور از «تقیه پوششی» آن است که گاه برای رسیدن به هدف باید نقشه‌ها و مقدمات را کتمان کند، چرا که اگر برملا گردد و دشمنان از آن آگاه شوند ممکن است آن را خنثی کنند.

زندگی انبیاء مخصوصاً پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پر است از اینگونه تقیه‌ها، زیرا می‌دانیم در بسیاری از مواقع هنگامی که حرکت به سوی میدان نبرد می‌کرد مقصد خود را مخفی می‌داشت، نقشه‌های جنگی او کاملاً در خفا کشیده می‌شد، و استتار که نوعی از تقیه است در تمام مراحل اجرا می‌گشت.

گاه برای بیان حکمی از روش مرحله‌ای که نوعی از تقیه است استفاده

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۴

می‌کرد. فی المثل مساله «تحریم ربا» یا «شرب خمر» در یک مرحله بیان نشد، بلکه به فرمان خدا در چندین مرحله صورت گرفت یعنی از مراحل سبکتر شروع شد تا به حکم نهائی و اصلی رسید. به هر حال تقیه معنی وسیعی دارد که همان «پوشاندن واقعیتها برای پرهیز و اجتناب از به خطر افتادن هدفها است» و این چیزی است که در میان همه عقلای جهان وجود دارد و رهبران الهی هم برای رسیدن به هدفهای مقدسشان در پاره‌ای از مراحل آن را انجام می‌دهند، چنانکه در داستان حضرت «ابراهیم» (علیه السلام) قهرمان توحید می‌خوانیم که او مقصدش را از ماندن در شهر در آن روز که بت پرستان برای مراسم عید به خارج شهر می‌رفتند مکتوم داشت، تا از یک فرصت مناسب برای در هم کوبیدن بتها استفاده کند.

و نیز «مؤمن آل فرعون» برای اینک که بتواند در مواقع حساس به

موسی (علیه السلام) کمک کند و او را از قتل نجات دهد ایمان خود را مکتوم می داشت. و به همین جهت قرآن از او نه عظمت یاد کرده، به هر حال تنهاتقیه خوفی است که بر پیامبران مجاز نیست به انواع دیگر تقیه.

گرچه سخن در این زمینه بسیار است اما با حدیثی پر معنی و جامع از امام صادق (علیه السلام) این بحث را پایان می دهیم امام (علیه السلام) فرمود: التقیة دینی و دین آبائی، و لا دین لمن لا تقیة له و التقیة ترس الله فی الارض، لان مؤمن آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل: «تقیه آئین من و آئین پدران من است، کسی که تقیه ندارد دین ندارد، تقیه سپر نیرومند پروردگار در زمین است، چرا که اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار می کرد مسلماً کشته می شد» (و رسالت او در حفظ آئین موسی به هنگام خطر انجام نمی شد).

درباره تقیه بحث مشروحی در جلد یازدهم صفحه ۴۲۳ (ذیل آیه ۱۰۶ سوره

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۵

نحل) داشته ایم.

۵ - شرط پیروزی در تبلیغات - آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچکس جز از خدا است.

آنها که در برابر فرمانهای الهی خواسته های این و آن و تمایلات بی رویه گروهها و جمعیتها را در نظر می گیرند، و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می دهند، هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت، هیچ نعمتی برتر از نعمت هدایت نیست، و هیچ خدمتی برتر از اعطاء این نعمت به انسانی نمی باشد، و به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداشها است، لذا در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: که می فرماید: «هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا به سوی یمن فرستاد فرمود با هیچکس پیکار مکن مگر آنکه قبلا او را دعوت به سوی حق کنی، و ایم الله لئن یهدی الله علی یدیک رجلا خیر مما طلعت الشمس و غربت: به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند».

و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین باید نیازی به مردم نداشته باشند

و نه ترسی از هیچ مقامی که آن «نیاز» و این «ترس» بر افکار و اراده آنها خواه و ناخواه اثر می‌گذارد.

یک مبلغ الهی به مقتضای: و کفی بالله حسیبا تنها به این می‌اندیشد که حسابگر اعمال او خدا است، و پاداشش به دست او است، و همین آگاهی و عرفان به او در این راه پر نشیب و فراز مدد می‌دهد.

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۶

آیه ۴۰

آیه و ترجمه

۴۰ ما کان محمد اباً احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما

ترجمه:

۴۰ - محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است.

تفسیر:

مساله خاتمیت

این آیه آخرین سخنی است که خداوند در ارتباط با مساله ازدواج پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با همسر مطلقه زید برای شکستن یک سنت غلط جاهلی، بیان می‌دارد، و جواب کوتاه و فشرده‌ای است به عنوان آخرین جواب، و ضمناً حقیقت مهم دیگری را که مساله خاتمیت است به تناسب خاصی در ذیل آن بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود» (ما کان محمد اباً احد من رجالکم).

نه «زید» و نه دیگری، و اگر یک روز نام پسر محمد بر او گذاردند این تنها یک عادت و سنت بود که با ورود اسلام و نزول قرآن بر چیده شد نه یک رابطه طبیعی و خویشاوندی.

البسته پیامبر فرزندان حقیقی به نام «قاسم» و «طیب» و «طاهر» و «ابراهیم» داشت، ولی طبق نقل مورخان همه آنها قبل از بلوغ، چشم از جهان بستند، و لذا نام «رجال» (مردان) بر آنها اطلاق نشد.

امام حسن و امام حسین (علیه السلام) که آنها را فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواندند، گرچه به سنین بالا رسیدند، ولی به هنگام نزول این آیه هنوز کودک بودند، بنابر این جمله ما کان محمد ابا احد من رجالکم که به صورت فعل ماضی آمده است بطور قاطع در آن هنگام در حق همه صادق بوده است.

و اگر در بعضی از تعبیرات خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم «انا و علی ابوا هذه الامة»: «(من و علی پدران این امتیم)» مسلماً منظور پدر نسبی نبوده بلکه ابوت ناشی از تعلیم و تربیت و رهبری بوده است. با این حال ازدواج با همسر مطلقه زید که قرآن فلسفه آنرا صریحاً شکستن سنتهای نادرست ذکر کرده چیزی نبود که باعث گفتگو در میان این و آن شود، و یا به خواهند آنرا دستاویز برای مقاصد سوء خود کنند. سپس می افزاید: ارتباط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با شما تنها از ناحیه رسالت و خاتمیت می باشد «(او رسول الله و خاتم النبیین است)» (و لکن رسول الله و خاتم النبیین).

بنابر این صدر آیه ارتباط نسبی را بطور کلی قطع می کند و ذیل آیه ارتباط معنوی ناشی از رسالت و خاتمیت را اثبات می نماید، و از اینجا پیوند صدور ذیل روشن می شود.

از این گذشته اشاره به این حقیقت نیز دارد که در عین حال علاقه او فوق علاقه یک پدر به فرزند است، چرا که علاقه او علاقه رسول به امت می باشد، آنهم رسولی که می داند بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد، و باید آنچه مورد نیاز امت است تا دامنه قیامت برای آنها با دقت و با نهایت دلسوزی پیش بینی کند.

و البسته خداوند عالم و آگاه همه آنچه را در این زمینه لازم بوده در اختیار او گذارده، از اصول و فروع و کلیات و جزئیات در تمام زمینه ها، و لذا در پایان آیه می فرماید: «(خداوند به هر چیز عالم و آگاه بوده و هست)» (و کان الله بکل شیء علیما).

«خاتم المرسلین» بودن نیز هست، و اینکه بعضی از دین سازان عصر ما برای مخدوش کردن مساله خاتمیت به این معنی چسبیده‌اند که قرآن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را خاتم انبیاء شمرده، نه خاتم رسولان این یک اشتباه بزرگ است، چرا که اگر کسی خاتم انبیاء شد به طریق اولی «خاتم رسولان» نیز هست، زیرا مرحله «رسالت» مرحله‌ای است فراتر از مرحله «نبوت» (دقت کنید).

این سخن درست به این می‌ماند که بگوئیم: فلان کس در سرزمین حجاز نیست، چنین کسی مسلماً در مکه نخواهد بود، اما اگر بگوئیم در مکه نیست، ممکن است در نقطه دیگری از حجاز باشد، بنابر این اگر پیامبر را «خاتم المرسلین» می‌نامید ممکن بود «خاتم انبیاء» نباشد، اما وقتی می‌گوید او «خاتم انبیاء» است، مسلماً «خاتم رسولان» نیز خواهد بود، و به تعبیر مصطلح نسبت «نبی» و «رسول» نسبت «عموم و خصوص مطلق است» (باز هم دقت کنید)

نکته‌ها:

۱- «خاتم» چیست؟

«خاتم» (بر وزن حاتم) آنگونه که ارباب لغت گفته‌اند به معنی چیزی است که به وسیله آن پایان داده می‌شود، و نیز به معنی چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می‌کنند.

در گذشته و امروز این امر معمول بوده و هست که وقتی می‌خواهند در نامه یا ظرف یا خانه‌ای را ببندند و کسی آن را باز نکند روی در، یا روی قفل آن ماده چسبنده‌ای می‌گذارند، و روی آن مهری می‌زنند که امروز از آن تعبیر به «لاک و مهر» می‌شود.

و این به صورتی است که برای گشودن آن حتماً باید مهر و آن شیء چسبنده

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۳۹

شکسته شود، مهری را که بر اینگونه اشیاء می‌زنند «خاتم» می‌گویند، و از آنجا که در گذشته گاهی از گلهای سفت و چسبنده برای این مقصد استفاده می‌کردند لذا در متون بعضی از کتب معروف لغت در معنی خاتم می‌خوانیم «ما یوضع علی الطینه» (چیزی بر گل می‌زنند).

اینها همه به خاطر آن است که این کلمه از ریشه «ختم» به

معنی «پایان» گرفته شده، و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می گیرد نام «خاتم» بر وسیله آن گذارده شده است.

و اگر می بینیم یکی از معانی «خاتم» انگشتر است آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولاً روی انگشترهایشان می کنند، و به وسیله انگشتر نامه ها را مهر می کردند، لذا در حالات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و ائمه هدی (علیهم السلام) و شخصیت های دیگر از جمله مسائلی که مطرح می شود نقش خاتم آنها است.

مرحوم «کلینی» در «کافی» از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند: ان خاتم رسول الله کان من فضة نقشه محمد رسول الله: «انگشتر پیامبر از نقره بود و نقش آن محمد رسول الله بود».

در بعضی از تواریخ آمده است که یکی از حوادث سال ششم هجری این بود که پیامبر انگشتر نقش داری برای خود انتخاب فرمود و این به خاطر آن بود که به او عرض کردند پادشاهان نامه های بدون مهر را نمی خوانند.

در کتاب «طبقات» نیز آمده است هنگامی که پیامبر گرامی اسلام تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد، و به پادشاهان و سلاطین روی زمین نامه بنویسد دستور داد انگشتری برایش ساختند که روی آن محمد رسول الله حک شده

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۴۰

بود، و نامه های خود را با آن مهر می کرد.

با این بیان به خوبی روشن می شود که خاتم گر چه امروز به انگشتر تزئینی نیز اطلاق می شود، ولی ریشه اصلی آن از ختم به معنی پایان گرفته شده است و در آن روز به انگشترهائی می گفتند که با آن نامه ها را مهر می کردند.

بعلاوه این ماده در قرآن مجید در موارد متعددی به کار رفته، و در همه جا به معنی پایان دادن و مهر نهادن است، مانند الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم: «امروز - روز قیامت - مهر بر دهان شان می نهیم و دستهای آنها با ما سخن می گوید» (یس - ۶۵).

ختم الله علی قلوبهم و علی ابصارهم غشاوة: «خداوند بر دلها و گوشهای آنها (منافقان) مهر نهاده (به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند) و بر چشمهای آنها پرده ای است» (بقره - ۷).

از اینجا معلوم می‌شود آنها که در دلالت آیه مورد بحث بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پایان گرفتن سلسله انبیاء به وسیله او وسوسه کرده‌اند به کلی از معنی این واژه بی اطلاع بوده‌اند، و یا خود را به بی اطلاعی زده‌اند، و گر نه هر کس کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد می‌داند کلمه «خاتم النبیین» به وضوح دلالت بر معنی خاتمیت دارد. وانگهی اگر غیر از این تفسیر برای آیه گفته شود مفهوم سبک و بچه‌گانه‌ای پیدا خواهد کرد مثل اینکه بگوئیم پیامبر اسلام انگشتی پیامبران بود یعنی زینت پیامبران محسوب می‌شد، زیرا می‌دانیم انگشتی یک ابزار ساده برای انسان است و هرگز در ردیف خود انسان نخواهد بود و اگر آیه را چنین تفسیر کنیم مقام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را فوق العاده تنزل داده‌ایم، گذشته از اینکه با معنی لغوی سازگار نیست. لذا این واژه در تمام قرآن (در ۸ مورد) که این ماده به کار

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۴۱

رفته همه جا به معنی «پایان دادن و مهر نهادن» آمده است.

۲- دلایل خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

آیه فوق گرچه برای اثبات این مطلب کافی است، ولی دلیل خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) منحصر به آن نمی‌باشد، چه اینکه هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می‌کند، و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است.

از جمله در آیه ۱۹ سوره انعام می‌خوانیم: و اوحی الی هذا القرآن لا نذکرکم به و من بلغ: «این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می‌رسد انذار کنم» (و به سوی خدا دعوت نمایم).

وسعت مفهوم تعبیر و من بلغ (تمام کسانی که این سخن به آنها می‌رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یکسو و مساله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می‌سازد.

آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای جهانیان اثبات می‌کند مانند تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا: «جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند» (فرقان آیه ۱).

و مانند و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا: «ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انداز نفرستادیم» (توبه آیه ۲۸).
و آیه قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا: «بگو: ای مردم! من فرستاده خدا به همه شما هستم» (اعراف آیه ۱۵۸).
با توجه به وسعت مفهوم «عالمین» و «ناس» و «کافة» نیز مؤیداین معنی است از این گذشته اجماع علماء اسلام از یکسو و ضروری بودن این مساله در میان مسلمین از سوی دیگر، و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۴۲

از سوی سوم مطلب را روشنتر می سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می کنیم!

۱- در حدیث معروفی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: حلالی حلال الی یوم القيامة و حرامی حرام الی یوم القيامة: «حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام».

این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد.

گاهی حدیث فوق به صورت حلال محمد حلال ابد الی یوم القيامة و حرام حرام ابد الی یوم القيامة لا یكون غیره و لا یجیء غیره نیز نقل شده است: «حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد».

۲- حدیث معروف «منزله» که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی (علیه السلام) و داستان ماندن او بجای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، به سوی جنگ تبوک آمده نیز کاملا مساله خاتمیت را روشن می کند، زیرا در این حدیث می خوانیم: پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی: «تو نسبت به من، به منزله هارون نسبت به موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست» (بنابر این تو همه منصبهای هارون را نسبت به موسی داری جز نبوت).

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۴۳

۳ - این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود: مثلی و مثل الانبیاء کمثل رجل بنی بنیانا فاحسنه و اجمله، فجعل الناس یطیفون به یقولون ما رأینا بنیانا احسن من هذا الا هذه اللبنة، فکنت اناتلک اللبنة: «مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنائی بسیار زیبا و جالب بسازد، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنائی زیباتر از این نیست جز اینکه جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرینم»!

این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روای متعدد نقل شده، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است: و انا خاتم النبیین. و در حدیث دیگری در ذیل آن می خوانیم: جئت فختمت الانبیاء: «آدم و پیامبران را پایان دادم».

و نیز در صحیح بخاری (کتاب المناقب) و مسند احمد حنبل، و صحیح ترمذی، و نسائی و کتب دیگر نقل شده، و از احادیث بسیار معروف و مشهور است و مفسران شیعه و اهل سنت مانند طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیرش ذیل آیه مورد بحث آورده اند.

۴ - در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) صریحا آمده است از جمله در خطبه ۱۷۳ در توصیف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می خوانیم: امین و حیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته: «او (محمد) امین و وحی خدا، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب اوست».

و در خطبه ۱۳۳ چنین آمده است: ارسله علی حین فتره من الرسل، و تنازع من الالسن، فقفی به الرسل و ختم به الوحی: «او را پس از یک دوران

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۴۴

فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود».

و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه های انبیاء و پیامبران پیشین می فرماید: الی ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) لانجاز عدته و اتمام نبوته: «تا زمانی که خداوند

سبحان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود.

۵ - و در پایان خطبه حجة الوداع همان خطبه ای که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد نیز مساله خاتمیت صریحا آمده است آنجا که می فرماید: الا فلیبلغ شاهدکم غائبکم لا نبی بعدی و لا امة بعدکم: «حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست، و بعد از شما امتی نخواهد بود، سپس دستهای خود را به سوی آسمان بلسند کرد آنچنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت: اللهم اشهدانی قد بلغت: «خدایا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم».

۶ - در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) آمده است چنین می خوانیم: ان الله ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدًا و ختم بکتابکم الکتاب فلا کتاب بعده ابدًا: «خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنابراین این هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت»

حدیث در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است بطوری که در کتاب معالم النبوة ۱۳۵ حدیث از کتب علماء اسلام از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیشوایان

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۴۵

بزرگ اسلام در این زمینه جمع آوری شده است.

۳ - پاسخ چند سؤال

۱ - خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است؟

نخستین سؤالی که در این بحث مطرح می شود این است که مگر جامعه انسانیست ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد؟ مگر با چشم خود نمی بینیم که انسانهای امروز در مرحله ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند؟

با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه ای محروم گردد؟

«پاسخ» این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه: گاه انسان

به مرحله‌ای از بلوغ فکری و فرهنگی می‌رسد که می‌تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده‌راه را ادامه دهد بی آنکه احتیاج به شریعت تازه‌ای داشته باشد. این درست به آن می‌ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دوره‌های مختلف را بگذراند، اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و مجتهد و صاحب‌نظر در علم یا علوم مختلفی گردید در اینجا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی‌دهد، بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین و مخصوصاً استاد اخیر دریافته، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می‌پردازد، و مسیر تکاملی خود را ادامه می‌دهد، و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می‌کند

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۴۶

بنابر این لزومی ندارد که با گذشت زمان همواره دین و آئین تازه‌ای پا به عرصه وجود بگذارد (دقت کنید). و به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای اینکه انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند، تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را، به وسیله آخرین پیامبر از سوی خداوند بزرگ، در اختیار او بگذارد. بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است. اینها همه در مورد عدم نیاز به دین و آئین جدید است اما مساله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از و اماندگان در راه می‌باشد، مساله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی‌نیاز نخواهد بود، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود، چرا که «تبیین» و «توضیح این اصول» و «عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها» بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست.

۲ - قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می‌سازد؟

گذشته از مساله سیر تکاملی بشر که در سؤال اول مطرح بود سؤال دیگری نیز در اینجا عنوان می‌شود و آن اینکه می‌دانیم مقتضیات زمانها و مکانها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دائما در تغییر است، در حالی که شریعت خاتم قوانین ثابتی دارد، آیا این قوانین ثابت می‌تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان

تفسیر نمونه جلد ۱۷ صفحه ۳۴۷

در طول زمان بوده باشد؟

این سؤال را نیز با توجه به نکته زیر می‌توان به خوبی پاسخ گفت و آن اینکه: اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملاً مشخص و جزئی تعیین کرده بود جای این سؤال بود، اما با توجه به اینکه در دستورات اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می‌تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود، و پاسخگوی آنها باشد، دیگر جایی برای این ایراد نیست.

فی المثل با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسانها پیدا می‌شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت مثلاً در آن زمان چیزی به نام «بیمه» با شاخه‌های متعددش به هیچوجه موجود نبود و همچنین انواع شرکتهایی که در عصر و زمان ما بر حسب احتیاجات روز به وجود آمده، ولی با اینحال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان «لزم وفاء به عهد و عقد» (یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود -

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به قراردادهای خود وفا کنید) آمده است و همه این قراردادها را می‌تواند زیر پوشش خود قرار دهد، البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آنها را نیز باید در نظر گرفت.

بنابر این قانون کلی در این زمینه ثابت است، هر چند مصداقهای آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیدا شود.

مثال دیگر اینکه ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لاضرر

که به وسیله آن می‌توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت، و بسیاری از نیازها را از این طریق برطرف نمود.

گذشته از این مساله «لزوم حفظ نظام جامعه» و «وجوب مقدمه واجب» و مساله «تقدیم اهم بر مهم» نیز می‌تواند در موارد بسیار گسترده‌ای حلال مشکلات گردد.

علاوه بر همه اینها اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق ولایت فقیه واگذار شده به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکلات در چارچوب اصول کلی اسلام می‌دهد.

البته بیان هر یک از این امور مخصوصا با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می‌سازد، ولی با اینحال آنچه در اینجا به طور اشاره آوردیم می‌تواند پاسخگوی اشکال فوق باشد.

۳- چگونه انسانها از فیض ارتباط با عالم غیب محروم می‌شوند؟

سؤال دیگر این است که نزول وحی و ارتباط با عالم غیب و ماوراء طبیعت علاوه بر اینکه موهبت و افتخاری است برای جهان بشریت، روزنه امیدی برای همه مؤمنان راستین محسوب می‌شود.

آیا قطع شدن این راه ارتباطی و بسته شدن این روزنه امید محرومیت بزرگی برای انسانهایی که بعد از رحلت پیامبر خاتم زندگی می‌کنند محسوب نخواهد شد.

پاسخ این سؤال نیز با توجه به نکته زیر روشن می‌شود و آن اینکه: اولاً: وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله‌ای است برای درک حقایق هنگامی که گفتنیها گفته شد و همه نیازمندیها تا دامنه قیامت در اصول کلی و تعلیمات جامع پیامبر خاتم بیان گردید قطع این راه ارتباطی دیگر مشکلی ایجاد نمی‌کند.

ثانیا آنچه بعد از ختم نبوت برای همیشه قطع می‌شود مسئله وحی برای شریعت تازه و یا تکمیل شریعت سابق است، نه هر گونه ارتباط با

ماوراءجهان طبیعت، زیرا هم امامان با عالم غیب ارتباط دارند، و هم مؤمنان راستینی که بر اثر تهذیب نفس حجابها را از دل کنار زده‌اند و به مقام کشف و شهود نائل گشته‌اند.

فیلسوف معروف صدر المتالهین شیرازی در «مفاتیح الغیب» چنین می‌گوید: وحی یعنی نزول فرشته بر گوش و دل به منظور ماموریت و پیامبری هر چند منقطع شده است و فرشته‌ای بر کسی نازل نمی‌شود و او را مامور اجرای فرمانی نمی‌کند، زیرا به حکم اکملت لکم دینکم: آنچه از این راه باید به بشر برسد رسیده است، ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد ممکن نیست این راه مسدود گردد.

اصولا این ارتباط نتیجه ارتقاء نفس و پالایش روح و صفای باطن است و ارتباطی به مساله رسالت و نبوت ندارد، بنابر این در هر زمان مقدمات و شرائط آن حاصل گردد این رابطه معنوی برقرار خواهد گشت و هیچگاه نوع بشر از این فیض بزرگ محروم نبوده و نخواهد بود (دقت کنید).

← بعد

↑ غریت

→ قبل